

آسیب‌شناسی وضع موجود / قسمت سوم

علی شکوهی

در حالی که جمهوری اسلامی خود را توانا برای ایجاد تمدن اسلامی و تبدیل شدن به الگویی برای پیشرفت اسلامی ایرانی می‌داند اما در عمل به شیوه‌ای اداره می‌شود که در آن زندگی روزمره مردم هم تأمین نمی‌شود. واقعیات جامعه امروز ایران نشان می‌دهد که ایجاد تمدن اسلامی یا ترسیم الگوی پیشرفت اختصاصی خودمان با این سطح از کار نظری و با این شیوه حکمرانی و مملکت‌داری، شدنی نیست. بر این باورم که ریشه اصلی این مشکل را باید در فقدان نظریه و تئوری راهنمای عمل و نداشتن تجارب مشابه نظام سیاسی ایران در این عصر جست‌وجو کرد اما در عین حال به موضوعات دیگر هم باید در حد خودش بها داد.

دوم- ساده‌پنداری امر حکومت

روحانیت شیعه که امروز در رأس قدرت سیاسی ایران قرار دارد، در طول تاریخ در موضع انتقاد و اعتراض قرار داشت. این را از محاسن علمای شیعه برشمرده‌اند که برخلاف روحانیت اهل سنت، در کنار سلاطین ننشست بلکه در کنار مردم ایستاد. شهید مطهری این وضعیت را منجر به ایجاد نوعی عوام‌زدگی و عوام‌گرایی در میان روحانیت و علمای شیعی قلمداد کرده است اما در عین حال باید این را از افتخارات غالب روحانیون شیعه دانست که درباری و خادم حکومت‌ها نبودند و در نهضت‌های متعدد با مردم همراهی کردند. این روحیه اعتراضی موجب شد که روحانیت شیعه در همه دوره‌ها خود را طلبکار حکومت‌ها بداند. البته در غالب این اعتراض‌ها، روحانیت خواستار ایجاد اصلاحاتی به نفع مردم می‌شد و خودش داعیه حکومت نداشت ولی به تدریج اندیشه تشکیل حکومت در میان علما، تقویت و نظریه ولایت فقیه برجسته شد و از این زمان روحانیت به صورت رقیب جدی حکومت‌ها در آمد. در زمان صفویه بخشی از علما با حکومت همراهی کامل داشتند و برخی در مقابل آنان ایستاده و تن به همکاری با حکومت ندادند.

در عصر قاجار به دلیل بروز جنگ دوگانه با روسیه، شاهد صدور حکم جهاد از سوی علمای بزرگ و حضورشان در کنار سربازان و مردم داوطلب بودیم اما در این زمان علمای شیعی خواستار تشکیل حکومت نبودند.

بهترین توصیف درباره مناسبات روحانیت و حکومت در این دوره همان است که در برخی از آثار آمده است: «اگر حاکمی را در بیت عالمی دیدید، چه خوب حاکمی است و چه خوب عالمی ولی اگر عالمی را در قصر حاکم دیدید، چه بد عالمی است و چه بد حاکمی.» در واقع در آن زمان روحانیت راضی بود که دیگران حکومت کنند اما مشروعیت خود را از عالمان بگیرند بدون آنکه علما به صورت عالمان درباری در بیایند. بعدها مرحوم میرزای شیرازی در مقابل ناصرالدین شاه ایستاد و با تحریم تنباکو، قرارداد رژی را باطل کرد اما به درخواست سیدجمال‌الدین اسدآبادی برای عزل شاه و به دست گرفتن قدرت جواب رد داد چون خود و علمای شیعه را به دلایل متعدد قادر به اداره کشور نمی‌پنداشت. در دوره مشروطیت باز هم روحانیت مدعی تشکیل حکومت نبود و صرفاً موضع اعتراضی خود را حفظ کرده بود. مدارکی وجود دارد که آیت‌الله آخوند خراسانی در معرض تشویق به تشکیل حکومت قرار داشت اما به دلایلی این کار را به مصلحت نمی‌دانست و تاثیر منفی این کار بر دینداری مردم و فاصله گرفتن مردم از روحانیت را دلیل این امر قلمداد می‌کرد. اساساً علمایی که امر حکومت را ساده نمی‌پنداشتند خیلی به کسب قدرت سیاسی هم تمایل نشان نمی‌دادند.

عبارتی به احمد کسروی منسوب است که در بحث ما می‌تواند مورد توجه باشد. وی گفته بود: «مردم ایران يك حکومت به روحانیت بدهکارند و يك روزی باید این بدهکاری را پرداخت کنند.» در واقع به نظر کسروی روحانیت شیعه همیشه در موضع اعتراض به حکومت‌ها قرار داشته و خود را برای حکومت کردن صالح‌تر از دیگران دانسته است و تا زمانی که قدرت و حکومت دست‌کم برای يك بار در اختیار روحانیت قرار نگیرد، دست از این طلبکاری برنخواهد داشت. به نظر کسروی، روحانیت هم يك بار باید قدرت را به دست بگیرد تا در عمل نشان دهد میزان توانایی آنان برای حکومت کردن زیاد نیست و آنگاه مردم ما بدهی خود را به روحانیت پرداخت کرده‌اند و به آسانی از گرد روحانیت طلبکار معترض پراکنده خواهند شد. به خاطر دارم که در يك جلسه دیدار با مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی عین عبارات فوق را به ایشان عرض کردم و بعد افزودم که خیلی بد نیست روحانیت هم مانند بقیه اقشار، در این تجربه کشورداری قداست و جایگاه خود را از دست بدهد و مانند بقیه حاکمان و صاحبان قدرت بشود اما نگرانی ما این است که روحانیت در قدرت آن قدر بد عمل کند که مردم از آن پس به سراغ هر قشری برای تشکیل حکومت و اداره امور اجتماعی بروند اما دیگر سراغ روحانیت نیایند. در مقطع پیروزی انقلاب اسلامی روحانیت با امر حکومت و مملکت‌داری بسیار بسیط و ساده مواجه شده بود. غالب آنان تصور می‌کردند که حکومت شاه توان اداره کشور را ندارد و اگر قدرت به

دست عالمان قرار بگیرد قطعاً کشور را بهتر اداره می‌کنند. ذهنیت مردم ما هم چنین بود چون حکومت شاه و درباریان از نظر مالی و سیاسی و اخلاقی بسیار فاسد بودند و دزدی و غارت اموال مردم هم جریان داشت و وابستگی به بیگانه هم يك واقعیت بود و در مقابل نوع زیست علمای دین در آن زمان و شعارهای عدالتخواهانه‌ای که از سوی آنان مطرح می‌شد، مطلوبیت داشت و چه کسی است که با این وضعیت، حاکمیت علمای مردمی را بر رژیم گذشته ترجیح ندهد؟ شخصاً معتقدم این نگاه بسیط حتی در سخنان بنیانگذار انقلاب هم قابل ردیابی است و در میان سخنان ایشان مواردی هست که نشان می‌دهد ایشان هم امر حکومت را بسیار سهل و آسان گرفته بود ولی بعدها در عمل معلوم شد که ماجرا بسیار پیچیده‌تر از آنی است که تصور می‌شد. ایشان در سخنانی گفته بودند که اگر همین اوقاف را به ما بدهید ما می‌توانیم فقر را از میان ببریم یا اگر صدا و سیما را برای چند ساعت در روز دست ما بدهید می‌توانیم کشور را اصلاح کنیم. به خاطر داریم که بسیاری از روحانیون با محاسبه ارقام پول نفت کشور مدعی بودند که سهم نفت هر فرد ایرانی را مستقیماً مانند صدر اسلام بین مردم تقسیم می‌کنیم و دیگر از فقر و ناداری اثری نخواهد ماند. حاکمیت همین ذهنیت ساده‌انگار در حوزه‌های مختلف بود که وقتی به قدرت و حکومت رسیدیم در بسیاری از امور دچار مشکل شدیم و به تدریج دریافتم که هر چند رژیم گذشته به دلایل مختلف صلاحیت حکومت را نداشت اما این امر به معنای صلاحیت و توانایی و برنامه داشتن روحانیت و حکومت جدید هم نیست. ادامه دارد